



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) در بحث «مهور» که در فصل دوم از فصول پنج گانه بخش چهارم کتاب «نکاح» است، فرمودند گرچه مهر در عقد دائم نه جزء است و نه شرط و اگر عقد بدون مهر واقع بشود صحیح است منتها اگر آمیزش شد «مهر المثل» و اگر آمیزش نشد حکم دیگری دارد، فرمودند اگر نامی از مهر بردند باید تعیین کنند، چون جهل و ضرر و غرر و مانند آن مانع صحت است. فرمودند اگر نامی از مهر بُرده شد باید تعیین کنند و اگر تعلیم سوره‌ای از سُورِ قرآن را مهریه قرار دادند چون این سور همسان و همسطح نیستند بعضی تقریباً در حدود سیصد آیه‌اند بعضی در حدود سه آیه‌اند و «بینهما فرقان»، نمی‌شود گفت که تعلیم یک سوره بتواند مهر باشد، مگر اینکه معین کنند. «و لا بد من تعیین المهر بما يرفع الجهالة فلو أصدقها تعلیم سورة وجب تعيينها». «و لو أبهم فسد المهر»؛ این «مهر المسمی» فاسد است و اگر آمیزش نشد که سخن از «مهر المثل» هم نیست و اگر آمیزش شد سخن از «مهر المثل» است.^۱ سرّ فساد همان ضرر و غرر و جهل است.

مستحضرید که این گونه از امور تأسیسی نیست امضایی است. بنای عقلا در این گونه از امور بر مذاقه مالی است و اسلام هم مال را «کما تقدم» به منزله ستون فقرات یک ملت معرفی کرده است. قوام یک ملت و قیام یک ملت مرهون آن است که جیب و کیف آنها پُر باشد؛ وگرنه این ملت فقیر است نه گدا. فقیر هم فعیل به معنای مفعول

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۹.

است؛ یعنی ستون فقرات او شکسته است و قدرت قیام و مقاومت ندارد. این است که در اوایل سوره مبارکه «نساء» فرمود اموالتان را به دست سفهاء ندهید^۱ و قبلاً هم گذشت که فرق بین معامله سفهی و معامله غبنی که شارع غبن را امضا کرده است و سفه را امضا نمی‌کند، برای آن است که در صورت غبن این شخص غافل است و یا ناسی ملحق به غافل و جاهل؛ کسی که جاهل به موضوع دارد که مکلف نیست، او مال را هدر نمی‌دهد، او اگر بداند هرگز معامله نمی‌کند. ناسی و جاهل که از قیمت کالا بی‌خبر هستند اقدام می‌کنند به خرید و مالشان را حفظ می‌کنند و اگر بدانند قطعاً این کار را نمی‌کنند، چه اینکه وقتی کشف خلاف شد اعتراض می‌کنند؛ لذا معامله غبنی صحیح است «مع الخيار». ولی در معامله سفهی این شخص بایع یا مشتری عالماً عامداً دارد مال را بهم می‌زند. شارع باید دست این را بگیرد و جلوی او را گرفته و دستش را گرفته که این کار را نکند. اینکه معامله غبنی صحیح است و معامله سفهی نمی‌تواند صحیح باشد؛ برای اینکه او عالماً و عامداً دارد مال را بهم می‌زند. اما آن‌که جاهل است همین‌که باخبر شد اعتراض می‌کند و مالش را می‌گیرد. آن صورت سفهی می‌شود اکل مال به باطل؛ اما معامله غبنی می‌شود صحیح، چون راه برای حل دارد. این فرق بین غبن و سفه است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، آن اشاره شد به اینکه قنطار یک مهر اشرافی است در برابر یک جهیزیه قنطار. اگر یک کسی قنطاری از جهیزیه از یک طرف بیاورد و قنطاری از مهریه یک طرف، این معامله صحیح است، این عقد صحیح است، این سفهی نیست منتها اشرافی‌گری است. اما یک کسی که شغلی ندارد یک جوانی است که کسی را پسندیده، غرور جوانی او را گرفت مهریه‌اش هم هزار و خورده‌ای سکه شد که باید هزار روز برود زندان! این یقیناً سفهی است.

۱. سوره نساء، آیه ۵: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...﴾

سفه که حقیقت شرعیه ندارد، سفه یک امر عرفی است که عرف هم می‌فهمد که چرا این کار را کردی؟! آنکه قنطاری مهریه گرفت، چون قنطاری جهیزیه داد، حالا زندگی او اشرافی است نباید این کار را می‌کرد، اما سفهی نیست، یک معامله سنگینی است. اما تو که باید به اندازه تاریخ تولدت بروی به زندان، چرا این کار را کردی؟! اگر اینها جزء حقایق شرعیه باشند نظیر رکعات نماز، بله تعبد می‌خواست؛ اما اینها جزء حقایق شرعیه نیست. اینها جزء حقایق عرفی است که همه سرزنش می‌کنند و وقتی همه سرزنش می‌کنند معلوم می‌شود سفهی است.

بعد فرمودند که «تعیین الحرف»؛ این عبارت مرحوم محقق باعث شد که بحث «قرائت قرآن» و «قرائت سبع» و «سبعة أحرف» به میان بیاید. این تعبیر مناسب شأن این فقیه بزرگ اسلامی نیست که از قرائت به حرف تعبیر بکند، آن قرائات سبعة را «سبعة أحرف» بداند. آن «سبعة أحرف» که آمد بر فرض تمامیت آن راجع به مطالب قرآن است کاری به قرائت قرآن ندارد. این تعبیر جزء ترک اولای مرحوم محقق است، نباید می‌فرمود «هل يجب تعیین الحرف» باید می‌فرمود: «هل يجب تعیین القراءة». حالا بحث این - به خواست خدا - تتمیم می‌شود. «قیل نعم و قیل لا» تعیین لازم نیست. به هر حال شما اگر چنانچه تعیین کردید، این قرائت‌ها بعضی صعب است بعضی سهل است، یاد گرفتن قرائتی که مربوط به قبیله این زن است برای این زن خیلی سهل است، قرائت یک قبیله‌ای که دور است و آشنا شدن آن دشوار است برای این زن سخت است، شما باید مشخص کنید، باید این قرائت را هم مشخص کنید. لذا مرحوم محقق هم در تعبیر از قرائت به حرف، گرفتار ترک اولی شدند و هم در تردید، «قیل کذا و قیل کذا» چیست؟! باید معین کند؛ مگر اینکه قرائت‌ها «متساویة الأقدار و الأقدام» باشند که تعین آن لازم نیست. اما قرائت‌هایی که بین قبائل گوناگون هست و تلفظ آن برای بعضی‌ها بسیار دشوار است؛ بعضی از بزرگان و اقوام محترم هستند که «ق» را به صورت «ک» قرائت می‌کنند و بعضی هم برعکس، هر چه هم به آنها «ق» بگویید

«ک» تحویل می‌دهد. این باید برابر با لهجه‌ای که ذات اقدس الهی به او داد و معلوم نیست که کدام یک از این لهجه‌ها بهتر از لهجه دیگری است، باید معین کنند که به همان لهجه او باشد.

پرسش: ...

پاسخ: آن شخصی که باید تعیین کند حالا آن چون یا «مع الواسطه» است یا «بلا واسطه» دستش باز است؛ اما این زوجه است که گیرنده است و برای او صعوبت و سهولت مطرح است. اگر چنانچه دست زوج است او خودش اختیار می‌کند «أهون اللسانین» را.

بعد می‌فرماید: «و یلقنها الجائز و هو أشبه»؛ تعیین لازم نیست، یک قرائتی که جائز است را تلقین بکند کافی است. «و لو أمرته بتلقین غیرها لم یلزمه»؛ اگر زن پیشنهاد می‌دهد که «إلا و لابد» غیر این قرائتی که شما انتخاب کردید را تعلیم بدهید بر مرد واجب نیست که آن پیشنهاد را بپذیرد، این تازه اول دعواست. اگر چنانچه قرائت‌ها یکسان نیستند در سهولت و صعوبت و زن با یکی از این قرائت‌هایی که سهل است و دین هم روی آن اصرار دارد که شما تکلیف نکنید کسی را که برای او دشوار است و خدای سبحان دین سهل و سمحه را دوست دارد. اهل این قبیله است با این قرائت آشناست با همین قرائت یادش بدهید؛ پس قبلاً هم باید تعیین کنند. «و لو أمرته بتلقین غیرها لم یلزمه» برای اینکه شرط تعیین، آن قرائت زائد را شامل نمی‌شود نه اینکه مهر شرط باشد، مهر نه جزء است و نه شرط؛ حتی بعضی از تعبیرات صاحب جوهر و مانند صاحب جوهر این بود که شرط عدم هم بکنند باز صحیح است عقد؛ یعنی عقد بکنند به شرط عدم مهر «بشرط لا»، چون این نه جزء است و نه شرط.

پرسش: کلمه «نحله» که در قرآن هست به هر حال یک چیزی هست.^۱

۱. سوره نساء، آیه ۴: ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طَلِّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ تَفْسَأُ فَكُلُّوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً﴾.

پاسخ: بله، اما «نحله» یعنی این نظیر نحل عسل می‌دهد. در روایاتی هم که قبلاً خوانده شد «وَتَذُوقَ عُسَيْلَتَهُ وَ يَذُوقَ عُسَيْلَتَهَا»^۱ برای همین است که زندگی با شیرینی شروع می‌شود. مهریه هم نحله است، چون نحل گونه باعث شیرینی کام زن و متقابل است. ماه عسل گفتن هم از همین نحل و زنبور عسل و شیرینی شروع می‌شود. روایت‌هایی که قبلاً در اوایل بحث «نکاح» خوانده شد، فرمود: «وَتَذُوقَ» این زن «عُسَيْلَتَهُ»، «وَتَذُوقَ» این مرد «عُسَيْلَتَهَا». ماه عسل هم از همین روایت‌ها گرفته شده است که زندگی با عسل و با شهد و با شیرینی شروع بشود و ادامه پیدا کند.

در اینجا به مناسبت تعیین حرف، سخن از «سبعة أحرف» به میان آمد، «قراءات سبعة» به میان آمد که تنمّه آن بحث مانده بود. بعضی از أعظم مانند مرحوم آقای خوئی (رضوان الله علیه) و سایر آقایان یک زحمتی کشیدند برای اثبات اینکه این قراءات‌ها درست است یا نه، تواتر است یا نه؟ آن زَرکشی این کار را کرد، بعد سیوطی در إِتقان این کار را کرد، بعد صاحبان علوم قرآنی یکی پس از دیگری درباره قراءت‌های سبع‌گانه تلاش کردند تا نوبت به این بزرگوار رسید. قراءت‌های «سبعة» ای که متواتر باشد، تواتر اینها واقعاً اثبات نشده است. درباره بسیاری از مسائل دینی ما به استثنای آن اصول اولیه، ما مشکل تواتر داریم. الآن بسیاری از این اخباری که در دست ماست این وسط‌ها چون رابطه قطع است، خیلی از اینها خبر واحد است ولو ممکن است خبر واحد مستفیض باشد. در جاهایی که ما نیاز به تواتر داریم دست ما خالی است. اگر این اصول أربعه ما «کما تقدم مراراً» برای ما به تواتر ثابت می‌شد، بسیاری از مسائل برای ما حل می‌شد. اما ما با این روایات که روبرو هستیم تا به کتب أربعه برسیم، این تواتر هست و مطمئن هستیم. اما به کتب أربعه که رسیدیم می‌بینیم این کتب أربعه برای سه نفر است، اینها

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۲، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

چهار نفر نیستند، چون تَهذیب و استبصار را مرحوم شیخ طوسی نوشته، کافی را مرحوم کلینی و من لا یحضر فقیه را مرحوم صدوق؛ پس این کتب اربعه برای سه نفر است. گاهی هم مرحوم شیخ طوسی یا از صدوق یا از کلینی نقل می‌کند (رضوان الله علیهم)؛ پس این سه نفر می‌شود دو نفر. خود این دو نفر هم با دو طریق، یا از «زرارة» یا از «محمد بن مسلم» یا از «حُمران» نقل می‌کنند که می‌شود یک نفر. آن وقت امّات دین را با خبر واحد نمی‌شود ثابت کرد. ما اگر بین کتب اربعه و اصول اربع مائة این تلاش و کوشش را می‌کردیم و فرصت بود - الآن که نظام اسلامی فرصت این کار هست - که این خلأ پُر بشود، بین این کتب اربعه و آن اصول اربع مائة هر چه شد که هر کدام از اینها یک اصل دو اصل سه اصل داشتند. مرحوم شیخ طوسی غیر از اینکه کتاب رجال نوشته، کتاب کتب نوشته، فرمود: «و له کتابٌ، و له کتابٌ»، این «و له کتابٌ» غیر از کتاب رجالی است. یک وقت می‌بینید نجاشی می‌گوید فلان کس ثقة است یا فلان کس ضعیف است، این می‌شود فنّ رجال؛ اما این فهرست‌نویسی یک قَدَری می‌خواهد مثل مرحوم شیخ طوسی و مانند شیخ طوسی که بگوید او کتاب دارد؛ یعنی خدمت امام که می‌رفت با قلم و کاغذ می‌رفت مسائل را عالمانه سؤال می‌کرد و عالمانه می‌نوشت «و له کتابٌ»، این کار شیخ طوسی است و بعضی از اُحدی از اَعْظَم دین ما. اگر این رشته ادامه پیدا می‌کرد تا به عصر صحابه ائمه (علیهم السلام)، دست ما پُر بود؛ یعنی وقتی می‌گفتیم این مطلب را امام صادق (سلام الله علیه) فرمود یعنی متواتر، حالا در خبر واحد دیگر مخالفانی نظیر ابن ادریس و مانند ابن ادریس پیدا نمی‌شود. ابن ادریس در سرائر می‌گوید که دین را مگر غیر از خبر واحد چیزی دیگر بهم زد؟! این طور مخالف با خبر واحد است! سید مرتضی این طور مخالف با خبر واحد است! شیخ طوسی در جلد اول عُدّة می‌گوید به اینکه ما ناچار شدیم مسئله اصول را بیشتر سامان

۱. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱، ص ۲۰؛ «و لا أعرج الی أخبار الآحاد فهل هدم الإسلام إلّا هی».

ببخشیم. ایشان می‌گویند اختلاف فتاوی فقهای ما به تنهایی یعنی به تنهایی! بیش از اختلاف فتاوی ائمه چهارگانه اهل سنت است. این در اواخر جلد اول عُدَّة همین شیخ طوسی است. برای اینکه خبر واحد را وقتی شما به دست صاحب‌نظران بدهید، این یکی یک طور استفاده می‌کند، آن یکی طور دیگر استفاده می‌کند؛ اما وقتی مطلب متواتر باشد نه ما حرف شیخ طوسی داریم، نه حرف ابن ادریس در سرائر را داریم که می‌گویند دین را مگر غیر از خبر واحد بهم زد؟! و نه نقد سید مرتضی را داریم که به خبر واحد عمل نمی‌کند، دست ما خالی است. تمام اینها برای اینکه ائمه (علیهم السلام) یا مسموم بودند یا زندان بودند، همه خطر برای همان اموی‌ها و مروانی‌ها و عباسی‌ها بود. الآن ما در این نظام اسلامی در کنار سفره قرآن و عترت نشستیم، هر تحقیقی شما بزرگواران بخواهید بکنید دستتان باز است؛ اما گذشت آن روزی که وضع این‌طور بود که یا زندان بودند یا شهید بودند و مانند آن، راهی نبود برای اینکه رابطه را حفظ بکنند. کم کاری نکرد شیخ طوسی فرمود «و له کتابٌ، و له کتابٌ»، «و له اصلٌ، و له اصلٌ». به دنبال او نرفتیم یعنی مقدورمان نبود، الآن باید این کارها بشود تا آنجا که ممکن است. اگر چنانچه خبر واحد حتی مستفیض هم باشد دیگر ابن ادریس آن حرف را نمی‌زند، سید مرتضی آن حرف را نمی‌زند، شیخ طوسی آن حرف را نمی‌زند، دست ما پُر است؛ اما الآن دست ما پُر نیست، این فاصله هست و به هر وسیله‌ای هست باید این خلأ را پُر کرد.

مطلب دیگر این است که مرحوم آقای خوئی (رضوان الله تعالی علیه) ایشان سعی بلیغی کردند که تواتر قرائات ثابت نشده که زرکشی قبلاً فرمود، سیوطی بعداً فرمود، بعد نوبت به ایشان رسید ایشان هم فرمودند که قرائت به آن صورت تواتر آن ثابت نشد که این متواتر باشد، این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که «سبعة أحرف» کاری به «سبعة قرائات» ندارد به هیچ یعنی به هیچ وجه، این مطلب دوم؛ لذا مرحوم محقق این ترک اولی بود که مرتکب شده، تعیین حرف کاری به تعیین قرائات ندارد، این بحث «سبعة أحرف» جدای از آن است. و «سبعة» اگر هم نقل شده باشد حصر آن نسبی است. چند نمونه گذشت از «ثلاث» بود از «أربعة» بود و مانند آن هست که حصرهای اینها حصرهای نسبی است. مطالب قرآن حالا یا بطون آن هست که سبع بطن است هفتاد بطن است و مانند آن. چون مستحضرید این قرآن کریم را که ذات اقدس الهی نازل کرد آن طوری که باران را نازل کرد، نازل نکرد؛ خدا باران را به زمین انداخت، قرآن را به زمین آویخت، این کجا و آن کجا! لذا بین ما و باران هیچ فاصله نیست، باران همین است که در دست ماست. اما قرآن را آویخت؛ یعنی بین ما و ذات اقدس الهی هزارها بطن است، این طناب را نیانداخت به زمین! اینکه می‌گویند «حبل، حبل، حبل» و شما به «حبل» اعتصام بکنید، معلوم می‌شود به جایی بسته است. این حبل انداخته کنار مغازه که مشکل خودش را حل نمی‌کند، این یک چیزی انداخته است! به کدام حبل اعتصام بکنیم ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾^۱؟ یک حبلی که به جای بلندی بسته است که ﴿أَحْذَرُ طَرَفِهِ يَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَ الطَّرَفُ الْآخَرُ بِأَيْدِيكُمْ﴾^۲ فرمود این طناب را بگیرید که نیافتید؛ لذا فرمود شما تا محدوده «عربی مبین» هستید. فرمود این پایین، این دامنه آن که دشت است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۳ شما در دشت زندگی می‌کنند؛ اما ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾^۴ دیگر عربی و عبری و تازی و فارسی و مانند آن نیست، آنجا «علی حکیم» است، لفظ نیست، تا آنجا هزارها بطن است و ما

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. غرر الأخبار، ص ۶۲.

۳. سوره زخرف، آیه ۳.

۴. سوره زخرف، آیه ۴.

هم در دشت داریم زندگی می‌کنیم با «عربی مبین» بیش از این هم فهم ما نمی‌رسد. اگر گفتند «سَبْعَةُ أَبْطُن»^۱ درست است، «سبعین بطن» درست است؛ چون این حبل تا به دست خدا برسد بطن است و کسانی که قرآن ناطق‌اند مثل این چهارده معصوم همراه این هستند. فرمود تو در نزد آن «علیّ حکیم» قرآن را یاد می‌گیری: ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾^۲ «علم لدنی، علم لدنی» یعنی همین؛ وگرنه ما علمی در قبال کلام و فلسفه و فقه و اصول یک علمی داشته باشیم به نام علم لدنی که نداریم. همین علمی که قرآن به ما گفت اگر این را از لدُن یعنی لدُن! از نزد «الله» بلا واسطه کسی بگیرد می‌شود علم لدنی؛ حالا چه خواهد بود خدا می‌داند! همین احکام را، همین حکم را، همین وحی را، نبوت را، ولایت را، امامت را، همین مطالب را که ما الفاظ و مفاهیم آن را می‌فهمیم، حقایق اینها را او از لدن و نزد «الله» یاد می‌گیرد، حالا فاصله او با این چقدر است خدا می‌داند!

پس بنابراین نه قرائت‌ها متواتر است، چه اینکه عده زیادی گفتند «منهم» آقای خوئی و نه «سبعة أحرف» به معنی «سبعة قرائة» است که عده زیادی گفتند «منهم» آقای خوئی (رضوان الله علیه)؛ عمده نقد فرمایش ایشان است. ایشان می‌فرماید که در مسئله تحریف - معاذالله - بر فرض قرآن تحریف شده باشد، حکم فقهی ما سرچایش محفوظ است. دوتا فرمایش ایشان دارد که یکی خروج از بحث است و یکی هم ناتمام به تمام معنا. آنکه خروج از بحث است وارد علوم قرآنی شدند، سر از فقه در آوردند. کسی که وارد بحث «قرائات» می‌شود، بحث «أبطن» می‌شود، بحث «سبعة أحرف» می‌شود، به هر حال باید که موضع او مشخص باشد. قرائت‌شناسی جزء علم جزء علوم قرآنی است نه جزء تفسیر است و نه جزء فقه است. نظر نهایی باید مشخص بشود. در «قرائات سبعة» نظر

۱. عوالی اللثالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۱۰۷؛ «إِنَّ الْقُرْآنَ ظَهَرَ وَبَطْنًا وَلِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُن».

۲. سوره غل، آیه ۶.

باید مشخص باشد که سبعة است، عشرين است، دوازده تاست؟ باید مشخص بشود و با احتمال گذاشتن کافی نیست.

«سبعة أحرف» باید مشخص بشود که درست است یا نه؟ «سبعة أبطن» است یا «سبعين أبطن» است؟ اینها باید مشخص بشود که نشد. سرانجام فرمودند به اینکه به هر حال بحث در علوم قرآنی بود نتیجه فتوای فقهی، و آن این است که در نماز و امثال آنجایی که قرائت واجب است، اگر قرائتی مطابق با قوانین عرب بود و متعارف در عصر ائمه (علیهم السلام) بود این جائز است، این مسئله فقهی است و درست هم هست؛ اما مشکل علوم قرآنی حل نشد، آن یک فنّ دیگر است و این یک فنّ دیگر است. این یک محذور که علمی نیست. اما آن محذور اساسی این است که در بحث «تحریف» ایشان فرمودند که تحریفی در کار نیست؛ ولی در همین کتاب شریف *البيان في تفسير القرآن* این فرمایش را دارند، می‌فرمایند به اینکه تحریف در قرآن نشده تا شما بگویید مانع در بحث حجیت ظواهر قرآن، تحریفی در قرآن صورت نگرفته، آنها می‌گویند یکی از موانع حجیت قرآن کریم تحریف است، ایشان می‌فرمایند که نه، تحریفی در کار نشده است. «و الجواب منع وقوع التحريف في القرآن و قد قدمنا البحث عن ذلك و ذكرنا أن الروايات الامرة بالرجوع إلى القرآن بأنفسها شاهدة على عدم التحريف»؛ روایات فراوانی است که ائمه (علیهم السلام) فرمودند به قرآن مراجعه کنید، معلوم می‌شود که تحریف نشد. تا اینجا درست است. بعد می‌فرماید: «و إذا تنزلنا عن ذلك»؛ اگر ما تنزل بکنیم و تحریف را - معاذ الله - قبول بکنیم، «فإن مقتضى تلك الروايات هو وجوب العمل بالقرآن و إن فرض وقوع التحريف فيه»؛ اگر - معاذ الله - قرآن تحریف شده باشد، باز هم عمل به روایات کافی است. «و نتيجة ما تقدم أنه لا بد من العمل بظواهر القرآن»، یک؛ «و أنه الأساس للشرعة»، دو؛ «و أن السنة المحكية لا يعمل بها إذا كان المخالفة للقرآن»^۱، این سه. تمام فرمایشات ایشان درست است به استثنای آن مطلب که

۱. البيان في تفسير القرآن، ص ۲۷۳.

فرمودند بر فرض تحریف قرآن باز روایات حجت است. خیلی یعنی خیلی فاصله است بین فرمایش ایشان با «ما هو الحق»!

ما یک مقام ثبوت داریم، در مقام ثبوت هیچ نمی‌شود گفت که مثلاً قرآن بالاتر است یا نه، حداکثر معادل با این ذوات قدسی باشد. حقیقت قرآن از اینها یقیناً بالاتر نیست؛ برای اینکه اینها صادر اول هستند. قرآن یا صادر بعد است یا هم‌زمان؛ در روایات ما به طور قطعی آمده است که این ذوات قدسی اولین صادر از لسان روایات، اولین ظاهر به لسان قرآن، اول ظهور خدا در صحنه خلقت این چهارده نور است، این درست است. قرآن که کلام الهی است، یا همسطح اینهاست یا یک قدری از اینها پایین‌تر است، دیگر بالاتر از این که فرض ندارد. پس در مقام ثبوت که دست ما به آن نمی‌رسد حق هم همان‌جاست اینها یک نور هستند، بعضی کلام خدایند، بعضی کتاب خدایند، بعضی مظهر خدایند. این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که مرحوم کلینی نقل کرد فرمود: «آیةُ هِیَ أَكْبَرُ مِنِّی»؛^۱ خدا آیتی از من بزرگ‌تر ندارد. اینها به هر حال یک نور هستند. اگر قرآن اکبر از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) باشد یعنی اکبر از ولایت مطلقه باشد، این سخن درست نیست. این فصلی است مربوط به مقام ثبوت.

اما در مقام ثبات، بشر بخواهد به نبوت وجود مبارک حضرت، به امامت آن ذوات قدسی پی ببرد چه راهی دارد؟ حالا ممکن است در آن عصر چندتا معجزه از حضرت دیده باشد و مطمئن شده باشد، امروز کسی بخواهد به نبوت پیغمبر و ولایت اهل بیت(علیهم السلام) ایمان بیاورد هیچ یعنی هیچ! هیچ راهی ندارد مگر قرآن، ما چه راهی داریم؟! اگر - خدای ناکرده - این قرآن معجزه نباشد، مشکل داشته باشد، آن وقت روایت چه ارزشی دارد؟! به چه

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۰۷.

دلیل اصلاً پیغمبر، پیغمبر است؟! به چه دلیل ائمه، ائمه هستند؟! چون ذات اقدس الهی فرمود به این معجزه قسم که تو پیغمبری! که قبلاً هم گذشت قسم‌های خدا به دلیل است نه در قبال دلیل! در محاکم بینه برای مدعی است و بین برای منکر. سوگند در مقابل دلیل است و دلیل در مقابل سوگند. اما سوگند خدا به دلیل است نه در قبال دلیل! مثل اینکه کسی بگوید به این آفتاب قسم الآن روز است، او به دلیل قسم خورد نه اینکه ساعت خود را نگاه کرد و گفته الآن روز است. سوگند به شمس سوگند به دلیل است نه سوگند در قبال دلیل! اینکه در سوره «یس» دارد:

﴿يَس * وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۱؛ یعنی قسم به این قرآن تو پیغمبری! یعنی قسم به این معجزه تو پیغمبر هستی. قسم خدا به بینه است نه در قبال بینه! حالا اگر - معاذالله - این قرآن تحریف شده باشد، این چه فرمایشی است که ایشان می‌فرمایند؟! اگر - معاذالله - تحریف شده باشد اساس دین از دست ما می‌رود. شما می‌گویید با تحریف هم باز حرف ائمه حجت است! ما امامت ائمه را از کجا ثابت کنیم؟! با آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾^۲، آیه «بَلِّغ»،^۳ آیه «تطهیر»،^۴ آیه «مباهله»^۵ و مانند آن! اگر این قرآن تحریف شده باشد که از حجیت می‌افتد! چرا؟ برای اینکه خود قرآن می‌گوید من از طرف خدا هستم، چرا از طرف خدا هستم؟ برای اینکه اگر از طرف غیر خدا بودم حتماً اختلاف داشت، برای اینکه کتابی که انسان در طی بیست و اندی سال تنظیم می‌شود در صلح و جنگ، در هجرت و جهاد، در فقر و غنا، در حالات گوناگون یک کتابی نوشته شود حتماً تکاملی پیدا می‌شود، سهو و

۱. سوره یس، آیات ۱ - ۳.

۲. سوره مائده، آیه ۵۵.

۳. سوره مائده، آیه ۶۷.

۴. سوره احزاب، آیه ۳۳: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

۵. سوره آل عمران، آیه ۶۱: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيمِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأُنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾.

نسیانی پیدا می‌شود، ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱ اگر این کتاب از نزد خدا بود حتماً اختلاف داشت. خود قرآن می‌گوید که من از نزد خدا هستم، چرا؟ برای اینکه اول تا آخر، آخر تا اول، وسط با دو طرف یکسان و یکدست است. اگر - معاذالله - تحریف شده باشد و بخشی از آیات از دست ما برود، ما از کجا بفهمیم این یکدست است؟! اگر یک کتابی صد صفحه داشته باشد، پنج صفحه آن را شما کنار بگذارید بعد بگویید اول تا آخر کتاب یکدست است، این آقا می‌گوید ما ۹۵ صفحه را داریم آن پنج صفحه را که نداریم تا بسنجیم! چگونه یکدست است؟! برهان ذات اقدس الهی در سوره مبارکه «نساء» آیه ۸۲ این است: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ به صورت قیاس استثنایی «لكن التالى باطل فالمقدم مثله» اگر کلام غیر خدا بود حتماً اختلاف داشت، چون اختلاف ندارد حتماً کلام خداست؛ این برهان قیاس استثنایی است و تام هم هست. حالا اگر - معاذالله - تحریف شده باشد یک صفحه یا دو صفحه کم شده باشد، همه معترضان و همه مؤمنین و همه بشر می‌توانند بگویند که ما بقیه را نداریم تا بسنجیم. اگر تحریف شده باشد همه می‌توانند بگویند به اینکه این کتابی که مثلاً شش هزار و خورده‌ای آیه دارد یک بخشی از آن که در دسترس ما نیست تا ما بسنجیم! هیچ یعنی هیچ راهی برای اثبات معجزه بودن قرآن نیست. چیست که ایشان می‌فرمایند اگر هم تحریف شده باشد روایات حجت است! روایات را ما با حجیت این ذوات قدسی می‌فهمیم، حجیت ذوات قدسی را به وسیله قرآن می‌فهمیم که آیه «تطهیر» دارد، آیه «مباهله» دارد، آیه «ولایت» دارد، آیه «بلغ» دارد و آیاتی مانند آن درباره اینها دارد. در مقام اثبات حرف اول را قرآن می‌زند. با بودن تحریف با احتمال تحریف هر روایت اینها حجت است یعنی چه؟!

۱. سوره نساء، آیه ۸۲.

بنابراین به هیچ وجه نمی‌شود گفت که - معاذالله - قرآن اگر تحریف شده باشد، روایات حجت است، این به هیچ وجه ممکن نیست؛ زیرا استدلال قرآن این است که اگر این کتاب از نزد غیر خدا بود حتماً در آن اختلاف بود. همه می‌گویند به اینکه کتاب را بیاورید به ما نشان بدهید ببینیم اختلاف دارد یا ندارد! یک مقدارش که پیش شماست به ما ندادید!

بنابراین این دوتا مطلب بر فرمایش ایشان وارد است: یکی مطلب نقد تنظیم است که شما در علوم قرآن وارد شدید و سر از فقه در آوردید؛ به هر حال نظر نهایی شما چیست؟ به هر حال به کدام قرائت نازل شد؟ همه اینها نازل شد؟ بعضی نازل شد؟ به هر حال قرآن که نازل شده است با یک لهجه‌ای و با یک قرائتی نازل شده است، آن قرائت کدام است؟ علوم قرآنی باید عهده‌دار این باشد که با کدام قرائت نازل شده است؟ همان متکلم همان نویسنده ازلی فرمود چند طور دیگر هم می‌توانید بخوانید. این هم وحی قرآنی تنظیم می‌شود، هم وحی فقهی تنظیم می‌شود. اما به هر حال مشخص نشد که به کدام لغت نازل شد؟ به کدام قرائت نازل شد؟ البته دست ایشان هم مثل دست خیلی از ما پُر نیست؛ برای اینکه اثبات تواتر وجود مبارک حضرت که کدام قرائت را انتخاب می‌کردند و با کدام قرائت قرآن را تحویل می‌گرفتند که خدا فرمود: ﴿سُقِّرُكَ فَلَا تُنْسِي﴾^۱ ما خواندیم و تو فراموش نمی‌کنی، به هر حال لفظ را خواند، کلمه را خواند، آن قرائت چگونه بود؟ آن باید به دست بیاید. و همان ذات اقدس الهی که فرمود ما مُقرء هستیم، تو را خوانا کرده‌ایم، بر لبان مطهرت این کلمات را جاری کرده‌ایم، به هر حال یک حرکتی یک فتحه‌ای یک ضمه‌ای بود ﴿سُقِّرُكَ فَلَا تُنْسِي﴾.

پرسش: ...

۱. سوره اعلی، آیه ۶.

پاسخ: نه، هيچ ضرورتی ندارد، چون اين لفظ صادر شد. فرمود اين الفاظ برای ذات اقدس الهی است، اين قرائت برای ذات اقدس الهی است، إقراء برای ذات اقدس الهی است، وجود مبارك حضرت مستمع محض بود در سه ضلع معصوم بود؛ يعنی در ضلع تلقی وحی: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقِّي الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾، در قلمرو محفظه و ضبط: ﴿سَتَقْرَأُكَ فَلَا تَنسَى﴾ و در حوزه و قلمرو ابلاغ و انشاء: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱ مثل اینکه یک کانالی باشد که شما آب زلال را ریختید در آن محفظه اول بعد آمد در محفظه دوم بعد اين شیر را باز کردید همان دارد می آید. گوینده دیگری است، منتها به زبان حضرت است. اين نطق وحی است، نه او دارد وحی را می خواند مثل اینکه پیام را دارد می خواند. ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾. اینکه می بینید خود آنها می بوسیدند و بالای سر می گذاشتند - اين قرآن به سر کردن اول برای اينها بود بعد به ما رسید - چون اين برای ذات اقدس الهی است. اين کلام الهی به هر حال با یک لهجه ای بود. اگر فرصت بود و تحقیق می کردند که آن لهجه کدام لهجه بود، مسئله علم قرآنی به سامان می رسید؛ منتها همان خدای سبحان به وسیله وحی به ذات مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و از آنجا به ائمه (علیهم السلام) به ما خود اين نویسنده و خود اين گوینده فرمود قرائت های دیگر هم جائز است. هر دو با وحی ثابت می شود؛ منتها یکی در تکلم و یکی در حکم فقهی.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.